

نقش روایت درمانی و خداباوری در آثار نامه نگارانه اریک امانوئل اشمیت**فائزه طاهری***

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

محبوبه فهیم کلام**

دانشیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۶/۰۱/۲۰، تاریخ تصویب: ۹۶/۰۷/۰۲، تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۹۹)

چکیده:

رهیافت های تازه روایت شناسی که عمدتاً با ساختارگرایی غرب مرتبط است، نشان می دهد که در کلیت متن ادبی، اجزا به شکلی کنشگر با یکدیگر ارتباط دیالکتیکی برقرار می کنند که این امر دامنه پژوهش روایت را وسعت بخشیده و به دیگر رشته های علوم انسانی از جمله روانشناسی کشانده است. روایت درمانی یکی از مکاتب معاصر روانشناسی است که بخشی از نهضت گسترده علوم انسانی و اجتماعی مشهور به تغییر پارادایم را تشکیل می دهد. نگارندگان این مقاله تلاش می کنند با تکیه بر شالوده های نظری روایت و نقش آن در آثاری از اریک امانوئل اشمیت که در قالب رمان مراسله ای (نامه نگارانه) نگاشته شده اند به کارکرد نامه نگاری به شکل روایت درمانی بپردازند. رویکرد این پژوهش بررسی نظریه روایت درمانی و بررسی این فرضیه است که شخصیت های اصلی آثار اشمیت به مدد نامه نگاری در عمق مواجهه با خود، به خداباوری و در نهایت باور قلبی می رسند و از اضطراب، تنهایی و استیصال رهایی می یابند.

واژگان کلیدی: روایت درمانی، اشمیت، قالب نامه نگارانه، خداباوری

* E-mail: faezeh.taheri@gmail.com

** E-mail: mahramin2004@yahoo.com نویسنده مسئول

مقدمه:

در بوطیقای ارسطو؛ هنر و ادبیات، محاکات و تقلیدی از واقعیت محسوب می شد که تمام اجزای آن، بازنمودی عینی در عالم واقع داشت. امروز این اندیشه با نظریه های هنر مدرن و پست مدرن صیقل یافته و به این نقطه رسیده است که هنرمند نه تنها تقلیدی از واقعیت را ارائه نمی دهد، بلکه خود ایجاد کننده واقعیت است. روایت جانمایه هنر است و همه هنرها از نقاشی و مجسمه سازی تا داستان و شعر، تاتر و سینما به کار روایت جهان مشغولند.

به همین ترتیب در دنیای معاصر با تکیه بر آرا و نظریه های فردینان دو سوسور و رومن یاکوبسن و نیز شکل گیری ساختارگرایی، بوطیقایی پدید آمده است که ادبیات را نه تقلید از واقعیت که برساختی متفاوت با عالم واقع می داند که اجزای آن با ارتباط دیالکتیکی با یکدیگر، یک کلیت ادبی را تشکیل می دهند.

روایت شناسی به مفهوم علم روایت یا نظریه روایت است. «روایت شناسی عبارت است از نظریه روایات، متون روایی، ایماژها، صحنه پردازی، رویدادها، دست یافته های فرهنگی که بیانگر یک ماجرا هستند» (بال، ۱۹۹۷: ۲). روایت به شکل های مختلف در همه اعصار و جوامع وجود داشته است آنچنان که در تاریخ بشر ملت بی روایتی را نمی توان یافت.

امروز روایت در بسیاری از رشته ها و تمامی شاخه های هنر قابل بررسی است اما شاید کارکرد درمانی آن در مطالعات ادبی و هنری کمتر مورد توجه قرار گرفته باشد. امروز، روایت نقشی محوری در روان درمانی ایفا می کند. روایت درمانی خود بخشی از تغییر روایتی است که در فلسفه، علوم اجتماعی و علوم انسانی رخ داد. مطالعه روایت در فراسطح و درک اهمیت زبان و معنی در فرآیند فهم آدمی، اهمیت روایت را برای درمانگران آشکار کرد. به این ترتیب از اواخر دهه ۸۰ میلادی، رشته های گوناگون روایت درمانی در استرالیا، آمریکا و اروپا گسترش یافت.

شاید امروز زمان آن رسیده است که روایت درمانی در یکی از خاستگاه های ابتدایی آن یعنی در یک اثر ادبی بررسی شود و به همین منظور دو اثر از اریک امانوئل اشمیت نویسنده فرانسوی- بلژیکی برای پژوهش حاضر انتخاب شده اند.

ترجمه آثار اریک امانوئل اشمیت به بیش از ۳۰ زبان او را که در سال ۱۹۶۰ میلادی در جنوب شرقی فرانسه، متولد شد به شناخته شده ترین نویسنده فرانسوی تبدیل کرده است. مسائل فلسفی، عرفانی، مذهبی و اجتماعی از جایگاه ویژه ای در آثار این داستان نویس، کارگردان و نمایشنامه نویس ساکن بلژیک، برخوردارند.

اشمیت که دانش آموخته فلسفه است، رساله دکتری خود را در مورد یکی از فلاسفه قرن ۱۸ فرانسه یعنی دونی دیدرو نوشت. علاوه بر تاثیری که اشمیت از اندیشه‌های فلسفی این دوره گرفته است، رد پای دوران ادبی و قرن هجدهمی فرانسه را نیز می‌توان در سبک نگارش اشمیت یافت که مهمترین نمونه آن انتخاب قالب نامه نگارانه و مراسله برای نگارش رمان و داستان‌های بلند است.

انجیل به روایت پیلاتس، دومین رمان اشمیت در سال ۲۰۰۰ میلادی منتشر شد. قسمتی از این رمان در قالب نامه‌نگارانه نگاشته شده است. اشمیت همچنین از این قالب داستانی در روایت اسکار و بانوی صورتی پوش که در سال ۲۰۰۲ میلادی انتشار یافت، بهره برده است.

در این مقاله تلاش می‌کنیم تا دو کارکرد روایی و درمانی نامه و نامه نگاری را با تکیه بر نظریه‌های ساختار روایی و ایجاد ارتباط با ماورا را بررسی کنیم و به این پرسش‌ها در مورد آثار اشمیت پاسخ دهیم:

۱- نویسنده چگونه با استفاده از سبک مراسله‌ای در آثارش مهمترین ضعف این قالب را مرتفع می‌کند؟

۲- شخصیت‌های آثار مراسله‌ای اشمیت چگونه از طریق نامه نوشتن بر رنج‌های خود غالب می‌شوند و در نهایت به باور قلبی می‌رسند؟

از آنجا که تا کنون در این زمینه پژوهش مستقلی صورت نگرفته است، تلاش شده است تا کارکرد روایت درمانی در القای خداآوری با تکیه بر دو اثر نامه نگارانه اریک امانوئل اشمیت و با رویکرد روایت بررسی و در قالب مقاله ارائه شود.

بحث و بررسی

۱- نامه؛ ابزار روایت در آثار اریک امانوئل اشمیت

رمان به شکل نامه و یا رمان مراسله ای در قرن ۱۷ میلادی وارد ادبیات فرانسه شد و در قرن ۱۸ میلادی نیز دوران طلایی خود را تجربه کرد. این قالب ادبی تا اواخر قرن ۱۹ میلادی در اروپا رواج داشت. (گرگیلو، ۲۰۰۲: ۱)

قالب ادبی نامه نگارانه روایت ادبی بلندی است که به شکل مبادله نامه های مختلف نوشته می شود. ابتدا اصول اصلی این قالب ادبی، نامه نگاری میان دو یا چند شخصیت داستان با محوریت عشق بود که با گذر زمان تغییر کرد و موضوعات دیگری توانستند محور این سبک رمان ها قرار گیرند. رمان های متعددی به این شیوه نوشته شده که همانند نامه های ایرانی شارل دو مونتسکیو الزاما از اصل اولیه آن پیروی نمی کردند. همچنین با وجود آن که نویسندگان توانسته اند از راه های متعددی برای محدود کردن زاویه دید استفاده کنند، این قالب همچنان در ادبیات معاصر مورد استفاده بسیاری از نویسندگان قرار می گیرد.

اریک امانوئل اشمیت در قرن بیست و یکم شکل تازه ای از این سبک را ارائه کرد. وی در رمان انجیل به روایت پیلاطس داستان پیامبری و تصلیب مسیح را روایت می کند. می توان گفت در بخش دوم این اثر، نامه به شکلی به عنوان ابزار روایت به کار گرفته شده است.

همچنین داستان بلند اسکار و بانوی صورتی پوش از مجموعه حلقه نامرئی نیز تماما به شکل نامه های کودکی بیمار به خداست.

خواننده در هر دو اثر مراسله ای اشمیت با روایت لحظه به لحظه یا میان افزود مواجه است؛ نگارش نامه، «هم زمان که رخداد زمان گذشته دور را روایت می کند، به رخدادی در آینده نزدیک نیز نقب می زند». (ریمون کنان، ۱۹۸۹: ۱۰۶)

اشمیت در بخش نامه های پیلاطس به دلیل «غیبت مخاطب نامه‌ها» و در نامه های اسکار به دلیل مخاطب قرار گرفتن خدا، تک گویی مراسله ای را به نمایش می گذارد و «جهت گیری و تمایل روایت راوی به سوی خودش، کارکردی از تک گویی را ارائه می کند که یاکوبسن آن را کارکرد عاطفی می نامد» (ژنت، ۱۹۷۲: ۲۶۲) که تمرکز آن بر گوینده است و نه مخاطب.

۱-۱- راوی در متن داستان

بخش نخست رمان انجیل به روایت پیلاطس روایتی از طریق اول شخص روایت می شود. موقعیت راوی از منظر سطح روایت و رابطه آن با داستان، (در هر دو اثر مورد بررسی) میان داستانی - همانند داستانی (ژنت، ۱۹۷۲: ۲۵۵) است؛ به این معنا که راوی در سطح دوم روایت، ماجرای خود را تعریف می کند.

بخش دوم انجیل به روایت پیلاطس، به رمانی معمایی حول مساله مفقود شدن جنازه مسیح، تبدیل می شود که قالب آن مراسله و نامه نگاری است. (هسیه، ۲۰۰۶: ۱۲۹) این بخش که دو سوم از حجم اثر را به خود اختصاص داده، شامل ۲۴ نامه پیلاطس برای برادرش تیتوس است.

داستان بلند اسکار و بانوی صورتی پوش نیز در قالب ۱۴ نامه نگاشته شده است. نویسنده همه نامه ها جز نامه آخر اسکار شخصیت اصلی داستان است که در مراحل پایانی بیماری سرطان قرار دارد؛ مخاطب همه نامه ها نیز خداوند است.

هر چند که بخش بسیار کوچکی از ماجرا برای فاصله گرفتن از سیر خطی و ایجاد تعلیق به زمان حال روایت می‌شود، اما بخش عمده داستان از آن جهت که «رخدادها پس از حادث شدن روایت می‌شوند» (ژنت، ۱۹۷۲: ۲۳۲) در مورد ارتباط روایت با زمانبندی، به روایت مابعد تعلق دارد. به این ترتیب خواننده با شخصیتی همراه می‌شود که خود از همه ماجرا آگاه نیست.

نامه نگاری در مقام ابزار روایت، خود به کنش داستان تبدیل شده و به پیشرفت ماجرا از طریق روشن شدن ابهام‌ها کمک می‌کند؛ چرا که «کنش داستانی هر چه که باشد حرکت است؛ یعنی پیشرفت ماجرا در مسیر برآورده شدن هدف‌های روایت» (بی‌نیاز، ۱۳۹۴: ۱۱۰). هر نامه ای که پیلاطیس برای برادرش می‌نویسد، خواننده را گامی به سوی روشن شدن سرنوشت عیسی به پیش می‌برد.

روای در متن داستان (پیلاطس) ابتدا هیچ تردیدی در حل و فصل ماجرای مفقود شدن جنازه ندارد:

«بی شک ماجرا به سرعت حل و فصل می‌شود». (اشمیت، ۲۰۰۴: ۱۳۶)

پیلاطس در نامه‌های دوم تا چهاردهم، فرضیه‌های مختلفی را در مورد افرادی که ممکن است در مفقود شدن جنازه عیسی دست داشته باشند - از همراهان عیسی تا یوسف رامه ای و کشیش اعظم قافیا- مطرح می‌کند و هر بار رخدادی این فرضیه‌ها نقض می‌کند. (هسیه، ۲۰۰۶: ۱۲۶)

پیلاطس در این نامه‌ها علاوه بر آن که جزئیاتی از «وضعیت سیاسی، ماجراهای گذشته و اطلاعات تکمیلی از ماجرای فعلی» (هسیه، ۲۰۰۶: ۱۲۹) را در اختیار برادرش قرار می‌دهد و آشکارا احساسات خود را نیز بیان می‌کند:

«از اورشلیم متنفرم. این هوای اینجا نیست که با آن تنفس می‌کنیم، سمی است که آدم را دیوانه می‌کند (...). از اورشلیم بیزارم اما آنچه بیشتر از آن متنفرم اورشلیم در ایام عید پاک است.» (اشمیت، ۲۰۰۰: ۷۱)

«در این سه روز همانند هر سال هر ترس و گرانی ای داشته‌ام. اما مانند هر سال بر وضعیت مسلط بوده‌ام». (همان)

«لحظه‌ای در چشمان این پیرزن یهودی، نگاه مادرمان را دیدم» (همان: ۱۲۹)

در داستان اسکار و بانوی صورتی پوش نیز از خلال نامه های اسکار به فضای بیمارستان، مراحل بیماری و احساسات راوی ۱۰ ساله داستان پی می بریم:

«بیمارستان جای خیلی معرکه ای است، پر از آدم بزرگ های خوشرو که بلند بلند حرف می زنند و تا بخواهی اسباب بازی جلوت ریخته و خانم‌هایی با لباس صورتی که بیکارند و می خواهند با بچه‌ها تفریح کنند و ...» (اشمیت: ۲۰۰۲، ۳)

«هر قدر دکتر دوسلدورف با آن چشمهای غصه دارش بیشتر ساکت می ماند، من بیشتر احساس تقصیر می کنم. فهمیده ام که یک بیمار ناجور شده ام، بیماری که نمی گذارد همه خیال کنند پزشکی معجزه می کند.» (همان)

«کیفی داشت که به خانه و زندگی خودم در بیمارستان برگشتم. آدم که پیر شد اینجوری می شود. دیگر دل و دماغ سفر کردن ندارد. دیگر علاقه ای به رفتن از اینجا ندارم.» (همان: ۶۹)

نامه‌های اسکار گزارشی از وضعیت پیشرفت بیماری اوست و وخامت حالش را روایت می کنند؛ نویسنده با بهره‌گیری از گفت و گوی درون متنی میان اسکار و پرستار مسن بیمارستان به نام «مامی رز»، هم باور و تفکر خویش در مورد مرگ را در شخصیت پرستار عینیت می بخشد و همزمان اندیشه و طرز فکر دوران کودکی خود را در قالب قهرمان ۱۰ ساله داستان متجلی می کند.

۱-۲- دیالوگ در نامه

قالب ادبی مراسله یا نامه نگاری، محدودیت هایی دارد، «نامه‌ها کافی نیستند. آن‌ها باید با مطلبی که در بیشتر مواقع توضیح راوی است، همراه باشند» (گرگیلو، ۲۰۰۲: ۱۱)

اریک امانوئل اشمیت در بازنویسی رمان انجیل های من که با عنوان انجیل به روایت پیلاتس منتشر شد تقسیم بندی ۲۴ نامه ای بخش دوم را حفظ اما تغییرات مهمی در آن ایجاد کرد. شخصیت سکستوس به داستان افزوده و نیز روایت بخشی از داستان نیز به روای سوم شخص سپرده شده است.

«در اتاقی تاریک در دژ آنتونیا، پیلاتس به تقریر نامه اش پایان می دهد.

در دوردست، از زندان پنجره ای هیاهوی اورشلیم برمی خیزد و روشنایی سبز شرقی بهار را می شکافد.» (اشمیت، ۲۰۰۴: ۸۹)

در این بخش برخی از قسمت‌های رمان که تنها در قالب نامه عنوان شده بود به شکل دیالوگ با سکستوس مطرح می شود (هسیه، ۲۰۰۶: ۱۳۳). یکی از این موارد نقل قول پیلاتس از کلودیا در نامه یازدهم (اشمیت، ۲۰۰۰: ۱۶۲) است که به شکل دیالوگ پیلاتس با سکستوس در داستان بلند (همان) در می آید.

اشمیت در این اثر جایی که به نقل ماجرا و روایت سوم شخص نیاز است هم از فرصت نقل و ارائه اطلاعات به خواننده استفاده می کند و هم در دام نقل طولانی که «جهان داستان را به جهانی دست دوم برای مخاطب تبدیل می کند» (بی نیاز، ۱۳۹۴: ۱۱۱)، نمی افتد.

با حضور روای و سکستوس، نامه ها به شکل منقطع و در قالب آنچه که پیلاطس به سکستوس دیکته می کند، ارائه می شود:

«سکتوس (جدی): یهودیه انسان را دیوانه می کند.

پیلاطس: بنویس. تناقض این سرزمین خشک، روشن و گاه بیابانی، بدون مه و بدون ابر، در آن است که مهی از فکر به وجود می آورد.

سکتوس با تکان دادن سرش به تایید این گفته: یهودیه انسان را دیوانه می کند.

ناگهان فکری به ذهن پیلاطس رسید.» (اشمیت، ۲۰۰۴: ۱۰۴)

اشمیت در داستان اسکار و بانوی صورتی پوش از همین شیوه وارد کردن دیالوگ در نامه نگاری به منظور مرتفع کردن کاستی های نگارش مراسله ای بهره می برد و نتیجه آن که «دیالوگ هایی که فضای پویاتری» (هسیه، ۲۰۰۶: ۱۰۰) به داستان می بخشند:

«از پدر و مادرم متنفرم.

-خب خیلی ازشون متنفر باش.

-این حرفی است که شما به من می زنید مامی رز؟

-بله هر چی می خوای ازشون متنفر باش. دلت خنک میشه. وقتی خوب خنک شد تازه می بینی مسأله مهمی نبوده...» (اشمیت، ۲۰۰۲: ۲۱)

روایت درمانی یکی از مکاتب معاصر روانشناسی است که بخشی از نهضت گسترده علوم انسانی و اجتماعی مشهور به تغییر پارادایم را تشکیل می دهد. در اوایل دهه هشتاد میلادی روانشناسی با رویکردی جدید و معاصر در به کارگیری روایت در درمان مواجه شد. فوکو در آثار نخستین خود همچون «دیوانگی و تمدن»، علاقه خود را به روانشناسی و آسیب شناسی روانی آشکار کرده است. برپایه اندیشه و فعالیت های میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴)، گرگوری بیتسون (۱۹۰۴-۱۹۸۰)، مایکل وایت (۱۹۴۸-۲۰۰۸) و نیز با مشارکت دیوید اپستون (۱۹۴۴) رویکرد جدیدی در روان درمانی به وجود آمد که روایت درمانی نام گرفت (بودوئن، ۱۹۹۳: ۱). این رویکرد به تدریج با نتایج درمانی موثر خود در دهه نود میلادی به شهرت رسید.

مفهوم بنیادین روایت درمانی، «روایت و نقل ماجرای تجربیات زندگی یک فرد است. این مفهوم بر انتخاب معنی برای رویدادهای زندگی فرد مبتنی است.» (همان، ۳)

«مایکل وایت و دیوید اپستون در توسعه نظریه های روایت درمانی خود از تفکر پست مدرن در مورد هویت تاثیر گرفتند. این اندیشه جایگزینی شد برای مفاهیم استعاره غالب در مورد هویت» (سولینیاک، ۲۰۱۴: ۲۱) که با عنوان هایی چون خودآگاه - ناخودآگاه و یا خود - فراخود شناخته شده بوند.

در سطح عملی، روایت درمانی شامل فرایند «ساختار شکنی» و «معنا سازی» برای فرد مراجعه کننده است و از دیگر سو با تکنیک «بیرونی سازی» همراه است. برخلاف بسیاری از رویکردهای دوره مدرنیست که ویژگی ها و مشخصات افراد را بخشی از ماهیت وجودی آنها می دانستند، روایت درمانی مشکلات افراد را از خود آنها جدا می کند.

«روایت درمانی ابزاری است که به بیمار اجازه می دهد هویت های چندگانه خود را در ورای گفتمان های هنجاری کشف کند تا احساس منحصر شخصی خویش را دریابد.» (همان: ۲۲)

روایت درمانی بر مفهوم شکل گیری هویت افراد، بر مبنای روایت هایی که از زندگی خویش نقل می کنند استوار است. به این ترتیب که فرد در مسیر روایتگری خویش راه ها، روایت ها، فرصت ها و احتمالات مختلف زندگی خود را به شکل گسترده ای ترسیم می کند.

روایت این امکان را فراهم می کند که فرد همچنین آمال و آرزوها، مقاصد، ارزش ها و تعهداتش را کنکاش کند و در ارتباط نزدیک با آنها قرار گیرد. این ارزش ها، اهداف و یا حتی هراس ها در جریان روایت، مکان یابی و شناسایی می شوند.

روایت درمانی شاخه ای از رویکرد درمانی استنباط گرا است. به اعتقاد لیندا تواین، افراد تمایل دارند واقعیت ها و نیز تمام زندگی خود را در قالب داستان یا روایت در نظر گیرند و دستیابی به این داستان منحصر به فرد تنها به واسطه استخراج روایت ها و استعاره های افراد امکان پذیر است. (تواین، ۲۰۰۳: ۲۶-۲۲)

با توجه به اهمیت مواجهه معنایی انسان ها با وقایع زندگی شان در این نظریه، انسان ها خلق کننده معنی و روایت، فرآیند شکل گیری معنا در نظر گرفته می شود. به معنای دیگر، افراد به شیوه های خاص خود وقایع را روایت می کنند و بر پایه همین روایت ها دست به کنش می زنند.

در همین راستا استعاره نیز در حوزه روایت درمان از جایگاه ویژه ای برخوردار می شود. افسون و وایت از بنیانگذاران روایت درمانی استعاره را ابزار زبانی منحصر به فردی می دانند که به مراجع امکان می دهد تا به صورت شفاهی، خود و زندگی اش را متفاوت ببیند و بشنود. (سایبرهگن، ۲۰۰۲: ۲)

استعاره بخش مهمی از ارتباطات کلامی را تشکیل می دهد و چنان خودانگیخته این اتفاق می افتد که اغلب نیازی به توصیف آن حس نمی شود اما بررسی آن ها پیچیدگی ها و اهمیت آن را خاطر نشان می کند. در استعاره از چیزی شناخته شده تر برای توضیح کمتر شناخته شده استفاده می شود. برخی همانند پیروان نظریه های کلاسیک زبان، استعاره را موضوعی زبانی می دانند اما در حقیقت، استعاره منحصر به حوزه خاصی از دانش نیست. امروز بسیاری از حوزه ها از ادبیات، نقد، مردم شناسی و روان درمانی از استعاره به عنوان ابزار تبیینی استفاده می کنند.

ماری ناتالی بودوئن روان درمانگر کانادایی و صاحب آثار پژوهشی متعدد مبتنی بر مطالعات بالینی در رویکرد روایی در نورویبولوژی از شیوه گفت و گو و روایت برای درمان به ویژه در رده سنی کودک و نوجوان بهره می برد. او تجربه درمان بالینی خود را در کتابی با نام «هزار و یک تجربه در هر کودک» منتشر کرد. این کتاب روایتگر شکوفایی نوجوانان و کمک به آنان برای دستیابی به اعتماد به نفس و خوشبینی در نتیجه روایت درمانی است (بودوئن، ۲۰۱۶: ۱۸۶).

به گفته بودوئن، روایت تجربیات شخصی از مهمترین اصول روایت درمانی است. بیشتر مردم روایت منسجمی از ماجرای زندگی خود تعریف می کنند و در این میان بر برخی از تجربیات معنادار تاکید می کنند (بودوئن، ۱۹۹۳: ۲). به این ترتیب به نظر می رسد که نامه های پیاپی یک فرد بی آن که منتظر پاسخی بماند، می تواند به عنوان بیان تجربیات فردی با تکیه بر وقایع خاص و تداعی کننده معنا، مورد بررسی قرار گیرد. بودوئن راه استفاده از روایت را برای درمان ارائه می دهد اما در این پژوهش از روایت شخصیت های رمان اشمیت برای ترسیم مسیر درونی که در مواجهه با آلام روحی خویش می پیمایند، بهره می بریم.

شخصیت‌های آثار مراسله ای اشمیت، در حین نوشتن خود را می‌یابند و فرصت می‌کنند تا رنج‌ها و نگرانی‌هایشان را بازبینی کنند. مخاطب همه این نامه‌ها خود فرد و روایت، مواجهه او با خود، نگرانی‌ها و اضطراب‌هاست. «اهمیت ندارد که در نوشتن تا چه اندازه اصول نگارش رعایت شود، نوشتن به فرد اجازه می‌دهد تا تجربیات دردناک خود را بازبینی و روند درک و درونی‌سازی رنج را آغاز کند.» (لامپان، ۲۰۱۴: ۱۳)

اریک امانوئل اشمیت در این اثر با مهارتی ویژه نه تنها رفتار شخصیت‌های بی‌ایمان را در مقابل کنش‌های افراد خدا‌باور قرار می‌دهد، بلکه به‌گونه‌ای آنان را دو گونه تفکر متفاوت «مرگ‌گریز» و «مرگ‌باور» قلمداد می‌کند. (فهمیم کلام و محسنی، ۱۴۱)

چنانچه در این اثر داستانی دقیق شویم، به عملکرد متفاوت مامی رز (مرگ‌باوری) از والدین اسکار (نماد مرگ‌گریزی) پی می‌بریم؛ مامی رز ضمن آموزش درس‌های اخلاقی و معنوی، او را به بهره‌بردن از شادمانی‌های زندگی ترغیب می‌کند که این کار او بسیار سازنده و روحیه‌بخش است. حال آنکه هراس از مرگ، در وجود پدر و مادر اسکار با تشویش و اضطراب همراه است. آنان به هیچ روی قدرت رویارویی با واقعیت مرموز مرگ را ندارند. (همان ۱۴۲)

مامی رز با نیروی ایمان، نگاه نافذ و تحلیل‌های روانشناختی دقیق خود، نظام روانی کودک بیمار را واکاوی و اسکار را ترغیب می‌کند که برای پر کردن تنهاییش پس از آن که والدین او با آگاهی از بی‌ثمر بودن درمان و مرگ قریب الوقوعش او را در بیمارستان رها می‌کنند، به خدا نامه بنویسد:

«چرا باید به خدا نامه بنویسم؟»

— برای این که کمتر خودت رو تنها حس کنی. (اشمیت، ۲۰۰۲: ۱۱)

این نامه نگاری کارکرد درمانی در روان کودکی دارد که با واقعیت مرگ از سویی و رها شدن از سوی والدینش از سوی دیگر مواجه شده است. اسکار نامه نوشتن را در عین باور نداشتن به خدا آغاز می‌کند:

«— کاش به خدا نامه بنویسی، هان اسکار؟»

— اه، شما دیگه نه مامی رز!

— چی؟ چرا من نه؟

— شما نه! فکر می‌کردم شما دروغگو نیستی.

— من بهت دروغ نمی‌گم.

- برای چی از خدا حرف می زنی؟ ..» (همان، ۱۰-۱۱)

از خلال این نامه‌ها می توان سی باور اسکار را به ماورا و وجود خداوند، مشاهده کرد: اسکار که در نخستین نامه های خود به خداوند می نویسد که آدرس او را ندارد (همان، ۳ و ۱۳) در نهمین نامه اما حضور خدا را درک می کند.

«متشکرم که عاقبت آمدی. (...) برف را که دیدم حدس زدم می آیی. (...) فهمیدم که تو آمده ای و راز اصلی را به من می گویی.» (همان، ۷۶-۷۷)

اسکار در آخرین یادداشت پیش از مرگ می نویسد: «فقط خدا اجازه دارد بیدارم کند» (همان، ۸۲).

نوشتن نامه به خدا نوعی فرافکنی و اتکا به نیروی ماورایی است؛ گفت و گوی اسکار با خدا گریزگاهی برای رهایی از اضطراب مواجهه با مرگ است.

اسکار در نوشته های خود دریافت و تجربه هر روزه خود را در مورد مفاهیم رنج، درد، بیماری و مرگ بیان می کند و اندک اندک راز حیات را در می یابد: «هر روز دنیا را به چشمی نگاه کن که انگار بار اول است که چشم باز کرده ای.» (همان، ۷۷)

اسکار دیگر هراسی از تنهایی و مواجهه با مرگ ندارد: «سری به آن‌ها (والدینم) بزن و کار را تمام کن.» (همان، ۷۸)

درونمایه اثر که ایمان به خداست رابطه تنگاتنگی با مضمون اصلی اثر، «مرگ» دارد؛ آنچنان که در این داستان روایت می شود، ایمان به خدا همانقدر که به زندگی انسان معنا می دهد، تسلیم در برابر حکم الهی نیز از اضطراب مواجهه با پایان زندگی می کاهد و این مهم در داستان از طریق نوشتن نامه به خدا به دست آمده است.

۲-۲- روایت درمانی در مواجهه با امر ماورایی

در رمان انجیل های من، نخستین نامه های پیلاتس به تیتوس در حالی نوشته می شوند که نویسنده به خود برای حل و فصل ماجرای مفقود شدن جنازه فرد مصلوب شده و یافتن جنازه اطمینان دارد:

«تردید ندارم که این مساله خیلی زود حل می شود» (اشمیت، ۲۰۰۰: ۱۳۶)

«حقیقت در منطق من است» (همان، ۱۳۷)

اما این اعتماد به نفس به سرعت خدشه دار می‌شود؛ هر بار پیلاطس با مظنونانی مواجه است که بیگناهی‌شان اثبات می‌شود. از نامه چهاردهم، پیلاطس به ماورایی بودن ماجرای مفقود شدن جنازه مسیح پی می‌برد و اعتراف می‌کند که این معمای ماورایی «راه حلی ندارد» (همان ۲۹۷). او نامه را با اظهار عجز آغاز می‌کند: «این یک مجروح است که به تو نامه می‌نویسد.» (همان، ۲۸۶)

پیلاطس متنفر از یهودیان سرانجام به جمع زائران یهودی می‌پیوندد و با آنان همراه می‌شود تا همسرش (کلودیا) را بیابد و همچنان نگران پاسخ معمای رازآلود است: «هر روز راه‌ها بیش از پیش از مردمان پوشیده می‌شود. همه خواهان دیدن جلیلی هستند. (...) این شگفتی مرا به سوی خود نکشاند است، هرچند که اکنون بپذیرم قضیه عیسی فقط معما نیست بلکه راز و رمز است.» (همان، ۳۰۳)

او در طی همین نامه‌ها که روایتگر احساسات و عملکردهای خود اوست، اندک اندک از تنهایی فاصله می‌گیرد:

«شگفت آن که در هنگام عزیمت از اورشلیم، خود را در میان زائران تنها می‌یافتم ولی اکنون هر روز خود را به آنان نزدیک‌تر احساس می‌کنم. (...) چیزی سبب می‌شود که با یاران سفرم احساس خویشاندی کنم.» (همان، ۳۰۴)

پیلاطس در همین مسیر وقتی راه یافتن همسرش را از مریم مجدلیه می‌پرسد پاسخی را دریافت می‌کند که همانند پاسخ مامی رز به اسکار بیش از هر چیز توصیه‌ای روحانی و معنوی است:

«تو زمانی او را می‌یابی که آماده باشی. تو خوب می‌دانی این سفر که می‌رویم، تنها پیمودن جاده نیست، راهیست که در درون خود می‌پیماییم» (همان، ۳۰۶)

پیلاطس در مسیر باورمندی، اعتماد اولیه خود را به قدرتش از دست می‌دهد و قدرت دیگری را ورای قدرت یک انسان و پادشاه رومی احساس می‌کند:

«اطمینانم را به خود در اداره زندگی ام، درک نظم جهان و شناخت بشر از دست داده ام. پیشتر رومی ای بودم که می‌دانست و امروز رومی ای که تردید دارد.» (همان، ۳۲۸-۳۲۹)

و در نهایت این کلودیاست که او را مطمئن می‌کند:

«شک و ایمان هر دو یکی هستند و تنها بی‌تفاوتی بی‌خدایی است.» (همان، ۳۲۹)

به این ترتیب در این اثر اشمیت نیز قهرمان داستان در نامه هایی که جوابی برای آن ها دریافت نمی کند در در ظاهر تحولات بیرونی را روایت می کند و در باطن تحولات درونی خود را در جریان سیر و سلوکی معنوی مشاهده می کند. بار دیگر نامه ها در یک اثر ادبی از اریک امانوئل اشمیت به باور امر ماورایی و خداآوری و در نتیجه آرامش و رهایی از اضطراب و استیصال می انجامد.

نتیجه گیری

اریک امانوئل اشمیت با استفاده از روایت در قالب مراسله ای در رمان انجیل به روایت پیلاتس و داستان بلند اسکار و بانوی صورتی پوش، خواننده را از موضع منفعل رمان سنتی خارج می کند. به این شیوه علاوه بر ایجاد جذابیت روایت منقطع، نامه گونه به همراه دیالوگ، خواننده را با خود همراه کرده و او را بیش از یک خواننده رمان سنتی درگیر ماجرا می کند. نوآوری در روایت سبب می شود که بوطیقای جدید روایت در مفهومی متفاوت از بوطیقای محاکماتی ارسطو ظاهر شود.

نویسنده فرانسوی - بلژیکی همچنین کارکرد دیگری را برای قالب ادبی انتخابی خود در نظر دارد که در قالب روایت درمانی قابل تعریف است. شخصیت های آثار مراسله ای اشمیت در اوج تنهایی خفه کننده و استیصال خویش به مخاطبی نامه می نویسند که هیچگاه پاسخی به نامه ها نمی دهد اما اشمیت با تکیه بر اثر روان درمانی روایت، سیر رسیدن ارواح ناآرام و رنج کشیده را به آرامش، ایمان و خداآوری، به نمایش می گذارد. مسلم است که روایت هر فرد تحت تاثیر فرهنگ، جامعه، خانواده و دوستانش از روایت افراد دیگر متفاوت است اما آن گونه که در این دو اثر اشمیت مشاهده می کنیم، روایت در زمینه تسلائی روانی کارکردی یکسان دارد. همانگونه که بودوئن معتقد است، روایت درمانی که در آثار مورد بررسی شکل نامه هایی به مخاطبی که پاسخ نمی گوید را به خود گرفته است، نقش قابل تاملی را تحول درونی شخصیت ها ایفا می کند.

کارکرد درمانی روایت در قالب مراسله برای پیلاتس حاکم سی و چند ساله فلسطین در رمان انجیل به روایت پیلاتس مشابه کارکرد آن برای اسکار ۱۰ ساله در داستان اسکار و بانوی صورتی پوش است؛ هر دو شخصیت راهی به ایمان و باور را می پیمایند. نامه های هر دو شخصیت آثار مراسله ای اشمیت حکایتگر عمق تنهایی انسان در شرایط دشوار است. آن ها برای گریز از این تنهایی به نامه نگاری و روایت پناه می برند بی آن که پاسخی از مخاطب نامه ها دریافت کنند و در مسیر همین روایت ها و تک گویی ها راه خویش را به سمت ایمان و خداآوری می یابند.

منابع:

- Aristote. (1838). La Poétique, trad. Jules Barthélemy-Saint-Hilaire, Paris : Ladrance.
- Bal, Mieke. (1997). Narratology: Introduction to the Theory of Narrative. Toronto: University of Toronto Press.
- Beaudoin, Marie-Nathalie. (1993). «Introduction à l'Approche narrative.»
<https://dulwichcentre.com.au/introduction-a-l-approche-narrative.pdf>
- .(۲۰۱۶).---Les Mille et une Compétences en Chaque Enfant. Trad., Fanny Moureaux-Néry - Avec la collaboration de Magali Martin et Pierre Nassif, Paris : L'Harmattan.
- Biniaz, Fathollah. (1394). Daramadi bar Dastan nevisi va Revayat shenasi, Tehran : Afraz.
- Culler, Jonathan (1382). Nazariyeh Adabi. Trad., Farzaneh Taheri, Tehran : Markaz.
- Garguilo, René.(2002). « Le Roman Epistolaire Le Problème de la dernière Lettre », UllCritic, n.7.
www.raco.cat/index.php/UllCritic/article/download/207764/300256
- Genette, Gérard. (1972). Figures III, paris : Edition du Seuil.
- Hsieh, Yvonne, (2006). Eric Emmanuel Schmitt ou la Philosophie de l'Ouverture, Alabama : Summa Publications, INC.
- Lempen, Olivia. (2014). « Des mots contre les maux », Paris : Psychoscope.
- Fahimkalam. M & Moheseni. M. (1391). «Tahlil Ravanshenakhti marg dar Oscar va khanom Rose». Research in Contemporary World Literature. Seri 17. N. 2. Summer 1391

Rimmon- Kenan, Schlomith. (1983). *Narrative Fiction: Contemporary Poetics*, London: Routledge.

Schmitt, Eric Emmanuel. (2000). *L'Évangile Selon Pilate*, Paris: Albin Michel.

.(۲۰۰۲) .---Oscar et la Dame Rose, Paris: Albin Michel.

.(۲۰۰۴) .---Mes Évangiles, Paris: Albin Michel.

Sieberhagen, Stephanie. (2002). «Narrative therapy; A brief history and discussion». Rand Afrikaans University.

Soulinac, Rodolphe. (2014). « La Relation Thérapeutique dans la Perspective de la Thérapie Narrative ». *Dépendance* , n.51, Janvier.

Sojoudi, Farzan. (1377). «Daramadi bar Neshaneshenasi », Farabi. n.2.

Turn, Linda (2003). *Metaphors, letters and stories*. *Holist Nurs Pract*. Vol. 17.

